



عناصر بالقوه یک بحران بزرگ در خاور میانه

در پی موضع گیری اخیر احمدی نژاد در عربستان علیه دولت اسرائیل که منجر به صدور مجدد بیانیه ای از سوی شورای امنیت سازمان ملل و موضع گیری دولت های اروپائی علیه اظهارات وی مبنی بر انتقال دولت اسرائیل به یکی از کشورهای اروپائی، گردید، اخباری از حمله نظامی قریب الوقوع اسرائیل به تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی، در برخی از روزنامه ها و خبرگزاری های جهان انتشار یافت. این اخبار از سوی مقامات اسرائیل تکذیب شد. به رغم این تکذیب باید دید هدف از انتشار چنین خبری که به یک لحظه در صدر اخبار خبرگزاری های جهان قرار می گیرد چیست؟ آیا هدف، ترساندن و به عقب نشینی واداشتن جمهوری اسلامی است؟ آیا تلاش برای تشدید تضادهای جناح های درون حکومت است؟ آیا زمینه سازی برای این حمله نظامی است و یا صرفاً یک بلاف سیاسی؟

در این مسئله هیچ تردیدی نیست که دولت اسرائیل اساساً با هرگونه فعالیت هسته ای و ایجاد تأسیسات هسته ای در ایران در هر شکل آن، خواه در خدمت اهداف مسالمت آمیز باشد یا غیر مسالمت آمیز، مخالف است. چون، با وجود جمهوری اسلامی که خواهان برافتادن کشوری به نام اسرائیل است همواره احساس خطر می کند. از این رو نه اکنون، بلکه از مدت ها پیش مترصد لحظه مناسبی است که بتواند تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی را بمباران و نابود کند. آن چه که تاکنون مانع از این اقدام نظامی شده است، البته نه رعایت ضوابط و مقررات حقوق بین الملل و منشور و مصوبات سازمان ملل، بلکه سیاست بازدارنده قدرت های بزرگ جهان در منطقه خاور میانه و محاسبات منطقه ای و بین المللی آنها بوده است اما عوامل بازدارنده ثابت و ایستا نیستند و می توانند تغییر کنند، لذا باید دید که احتمال تغییر این عوامل در شرایط کنونی در چه حدودی است.

موضع تعرضی مستقیم جمهوری اسلامی علیه اسرائیل و اظهارات پی در پی احمدی نژاد در مورد برانداختن اسرائیل از منطقه خاور میانه، این امکان را برای دولت اسرائیل فراهم آورده است که از یک سو در

در صفحه ۲

نزدیک به شش سال از نخستین تلاش هائی که بعداً به پایه ریزی "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" منجر شد، می گذرد. اتحاد انقلابی که با صدور بیانیه سیاسی مشترکی در اوت ۲۰۰۱ اعلام موجودیت کرد، می خواست نه فقط به نیازی پاسخ گوید که از ضرورت غلبه بر تشنت و پراکندگی میان کمونیست ها نشأت می گرفت، بلکه در عین حال می خواست پاسخی باشد به نیاز فوری و مبرمی که جنبش مبارزاتی و روبه اعتلاء توده های مردم ایران، آن را پیش روی کمونیست ها و نیروهای چپ رادیکال قرار داده بود. این اتحاد در شرایطی شکل گرفت که بحران عمیق سیاسی و اقتصادی رژیم به مراحل

بسیار حادی رسیده و شکاف های درون دستگاه حکومتی بیش از پیش تعمیق یافته بود. جنبش های مبارزاتی اقشار مختلف مردم در حال اوج گیری و گسترش بود. توده های وسیع مردم به شکل روز افزونی به مبارزه مستقیم و علنی علیه رژیم روی آورده بودند. به رغم سرکوب های وحشیانه رژیم، کارگران و زحمتکشان به رودررویی مستقیم با رژیم پاسدار نظم سرمایه داری برخاسته بودند و مکرر نشان دادند که دیگر نمی خواهند وضعیت موجود را تحمل کنند. این مبارزات که در مسیر پیشرفت خود، روز به روز رادیکالیزه تر می شد و به اعماق جامعه نفوذ و گسترش می یافت،

در صفحه ۳

مبارزه طبقاتی ورهائی زنان (۵۹)

مبارزه برای سوسیالیسم و رهائی زنان

زنان شاغل

اگر زنان طبقه کارگر تنها خانه دار می بودند، این ستم آن ها را ناتوان می ساخت. زن خانه دار، زنی است ایزوله شده و ضعیف. چنان که مارگری رایس در گزارش منحصر به فرد خود از کار خانگی زنان طبقه کارگر در دهه ۱۹۳۰ می نویسد: «او در محل کارش می خورد، می خوابد و "استراحت" می کند و محل کارش یک زندان انفرادی کامل است... علیرغم دلگرمی های عاطفی، علیرغم از خود گذشتگی، خانواده اش برایش کار می تراشد و بندهائی که او را به فضای منزوی و محدود "خانه" مقید می سازد، محکم تر می کند.»

انزوی زن خانه دار منجر به بروز حس ناتوانی می گردد. او مستعد چنان تقدیر

گرائی است که به تعریف امیل دورکهایم «به افراط در افرادی یافت می شود که آینده ای پیش رو ندارند، امیال شان از طریق انضباطی ستم گرانه و خصلت جبری و انعطاف ناپذیر نقشی که فرد در برابر آن ناتوان است، قهرأ سرکوب شده است.»

ایفای نقش کلیشه ای یک مادر نزد زنان کارگری که چاره دیگری جز انجام کارهای خانگی ندارند، موجب ارضای مناعت طبع آن ها می گردد. به گفته سو شارپ: «اشتغال صرف به کارهای خانگی تنها به

در صفحه ۷

فریکاری هسته ای ۶

در این شماره

- ۲ اخباری از ایران
- ۴ اخبار کارگری جهان
- خلاصه ای از اطلاعیه ها
- ۱۱ و بیانیه های سازمان

به یاد پوینده و
مختاری

عناصر بالقوه یک بحران بزرگ در خاور میانه

اخباری از ایران

تجمع کارگران کارخانه "پلی اکریل"

جمعی از کارگران و بازنشستگان کارخانه "پلی اکریل" روز ۸ آذر و در ادامه اعتراضات خود به عملکرد مدیریت و فروش اموال کارخانه از جمله مجموعه تفریحی - ورزشی کارگران در مقابل اداره کار اصفهان تجمع کردند.

کارگران جاده رشت به انزلی را بستند

کارگران کارخانه "صنایع پوشش" رشت در اعتراض به عدم دریافت حقوق و سایر مطالبات عقب افتاده ی خود روز ۱۰ آذر در مقابل درب کارخانه تجمع کرده و با آتش زدن لاستیک، جاده اصلی رشت به بندر انزلی را بستند.

تجمع اعتراضی کارگران "سازمایه"

کارگران کارخانه آجریزی "سازمایه" روز ۱۴ آذر و در ادامه ی اعتراضات خود به خاطر عدم دریافت ۹ ماه حقوق، تعطیلی کارخانه و بلاتکلیفی خود در مقابل خانه کارگر پاکدشت تجمع کردند.

تجمع کارگران "پوشینه بافت"

بار دیگر، کارگران کارخانه "پوشینه بافت" قزوین در اعتراض به عدم دریافت بیش از ۵ ماه حقوق و بلاتکلیفی خود روز ۱۵ آذر، در مقابل استانداری قزوین تجمع کردند.

اعتراضات متعدد کارگران "پوشینه بافت" به وضعیت خود و عدم دریافت حقوق، تاکنون با بی اعتنایی عملی کارفرما و مقامات دولتی ایران روبرو شده است.

تجمع اعتراضی کارگران "ایران برک"

۵۰۰ کارگر کارخانه "ایران برک" رشت، روز ۱۵ آذر در اعتراض به عدم دریافت ۸ ماه حقوق معوقه خود در مقابل اداره کل صنایع و معادن استان گیلان تجمع کردند. کارگران "ایران برک" در راستای ایفای حقوق خود، تاکنون بارها دست به تجمعات اعتراضی زده اند.

اعتراض کارگران پروژه احداث "سد سیوند"

کارگران پروژه احداث سد سیوند از روز سه شنبه ۱۵ آذر در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه ی خود دست به تجمع زدند. تجمع کارگران در روز پنج شنبه و با قول مساعد کارفرما جهت پرداخت حقوق معوقه ی کارگران به پایان رسید.

اعتراض کارگران "پارسیلون"

جمعی از کارگران شرکت "پارسیلون" خرم آباد روز یکشنبه ۲۰ آذر در مقابل استانداری لرستان تجمع اعتراضی برگزار کردند. کارگران خواستار لغو شرایط

می دهد، از همان آغاز نیز روشن بود که اشغال یک کشور، منطقاً مقاومت توده مردم علیه اشغال گران رادر پی خواهد داشت و این مقاومت، نتیجه ای جز شکست برای اشغال گرنخواهد داشت. چرا که ارتش آمریکا می بایستی در شهرهایی مستقر گردد که در محاصره نیروی دشمن اند. دشمنی نامرئی اما حی وحاضر در همه جا که هر آن می توانست ضربه بزند بدون آن که رد پائی از خود برجای بگذارد. ارتش امپریالیسم آمریکا وقتی با این واقعیت روبه رو شد، تلاش نمود بامباران شهرها، آواره کردن مردم، کشتار دستجمعی آنها حتا تا استفاده از سلاح های شیمیائی، به بند کشیدن دهها هزارتن همراه با شکنجه های وحشیانه، خود را از مخمصه موجود نجات دهد، اما نتیجه باز هم خلاف آن چیزی بود که آمریکا انتظارش را داشت. گسترش اعتراض و مقاومت و افزایش روز افزون حملات نظامی به ارتش اشغالگر و مزدوران داخلی آن. تعداد کشته های نظامیان که به خدمت آمریکا در آمده اند اکنون به هزاران می رسد، اما کسی آنها را به حساب نمی آورد و تاکنون آمار ی از تلفات آنها ارائه نشده است. تنها از تعداد تلفات ارتش آمریکا و افزایش روز افزون آن سخن در میان است که از دوهزار نیز تجاوز نموده و دهها هزارتن معلول شده اند.

شکست آمریکا در کنترل اوضاع در عراق و گسترش درگیری ها، تاثیر خود را در داخل آمریکا برجای گذاشت. اکنون اکثریت بزرگ مردم آمریکا دریافته اند که بوش بامستمسک قرار دادن ۱۱ سپتامبر و ادعای سلاح اتمی در عراق، آنها را فریب داده است. از این رو بر فشار خود برای بیرون کشیدن ارتش آمریکا از عراق افزوده اند. این شکست ها و نارضایتی روز افزون مردم آمریکا، در درون طبقه حاکم آمریکا نیز که در آغاز حمله متحداً عمل کردند، شکاف انداخته است. اکنون دیگر بوش و دارودسته هیئت حاکمه آمریکا در کاخ سفید، تنها با مخمصه عراق روبرو نیستند، بلکه معضل آنها به داخل آمریکا کشیده شده است. بوش که زمانی ختم جنگ را اعلام و پیروزی راجش گرفت، امروز در برابر خواست مردم آمریکا به بازگرداندن سربازان، از شکست سخن می گوید. وی در سخن رانی اخیر خود در دانشگاه نظامی مرلیند گفت: "من می خواهم که نیروهایمان به وطن باز گردند. اما نمی خواهم که دست خالی و بدون پیروزی به وطن باز گردند." او بار دیگر تلاش نمود، مردم آمریکا را فریب دهد و از عواقب خروج سربازان از عراق بترساند. لذا افزود: "تروریست ها می خواهند نیروهای آمریکا را از عراق بیرون کنند، تا این کشور را به در صفحه ۵

قدرت های بزرگ جهانی را برای این حمله نظامی تحت فشار قرار دهد و از دیگر سو، افکار عمومی را به ویژه در کشورهای اروپائی و آمریکا تحت تاثیر قرار دهد و برای حمله نظامی توجیه داشته باشد. بنابراین هدف از انتشار اخبار مربوط به تدارک و آمادگی نظامی اسرائیل برای حمله به تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی، در واقع زمینه سازی برای یک چنین حمله ای است و نه ترساندن جمهوری اسلامی، دنبال کردن اهداف سیاسی در ارتباط با فعل و انفعالات درونی رژیم و یا بلوف سیاسی. آن چه که این احتمال را تقویت می کند، شکست راه حل های سیاسی قدرت های اروپائی و شکست تلاش مشترک اروپا و آمریکا برای فرستادن پرونده هسته ای جمهوری اسلامی به شورای امنیت نیز هست.

اما یک عامل دیگر که هنوز باید مورد بررسی قرار گیرد و در تصمیم گیری های دولت اسرائیل نقش تعیین کننده دارد، امپریالیسم آمریکاست. باید دید که آیا منافع امپریالیسم آمریکا در وضعیت کنونی خاور میانه ایجاب می کند که دولت اسرائیل دست به این اقدام نظامی بزند؟

برای پاسخ به این سؤال باید دید که آیا امپریالیسم آمریکا نفعی در بحرانی تر شدن اوضاع منطقه دارد یا نه؟ چون حمله نظامی به تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی، معنای دیگری جز گسترش بحران و درگیری در کل منطقه نخواهد داشت. منطقاً می توان با توجه به موقعیت آمریکا در عراق و اهمیت ثبات در مخزن انرژی جهان یعنی کل منطقه، نتیجه گیری کرد که چنین چیزی به نفع آمریکا نیست. اما گاه شرایطی پیش می آید که مبتنی بر محاسبات منطقی نیست به نمونه عراق نگاه کنید. روشن است که حمله نظامی آمریکا به عراق برنامه ای از پیش طراحی شده به منظور سلطه انحصاری بر کل منطقه خاور میانه بود و هیچ ربطی به دست آویز و توجیه سلاح هسته ای و شیمیائی و ۱۱ سپتامبر نداشت.

ارتش آمریکا که به پیشرفته ترین و مدرن ترین سلاح های جنگی مجهز است، به سادگی و در طول مدتی کوتاه توانست رژیم صدام را سرنگون کند و عراق را به اشغال در آورد. از نظر آمریکا، با این اشغال قضیه به پایان رسیده بود و ختم جنگ و پیروزی نیز توسط بوش اعلام شد. اما عاملی که در محاسبات امپریالیسم آمریکا اصلاً به حساب نیامده بود، یعنی توده مردم عراق و مقاومت آنها، چنان تعیین کننده شد که تمام برنامه آمریکا را در خاور میانه به حالت تعلیق در آورد. البته برای کسی که عامل توده مردم را در محاسبات خود مد نظر قرار

چرا سازمان ما از "اتحاد انقلابی" خارج شد

غلبان های اجتماعی و خیزش های توده ای زیر و رو کننده ای را نوید می داد.

چشم انداز تحولات انقلابی که بنیان های نظم موجود را زیر سؤال می برد، تحرک چشمگیری را در میان گروه بندی های بورژوازی برای مهار مبارزات انقلابی و به کج راه بردن آن در پی داشت. این چشم انداز به همراه پیشرفت مبارزه طبقاتی، گروه بندی های مختلف بورژوازی و بورژوا-رفرمیستی را جهت مسدود ساختن مسیر انقلاب و دگرگونی های بنیادی و برای ربودن ثمره تلاش و مبارزه ی توده های مردم ناراضی و سرانجام سوار شدن مجدد برگرده آنان، به هم نزدیک تر ساخت. با شکست اصلاح طلبان حکومتی، این تحركات دوچندان شد. ممانعت از افتادن ابتکار عمل به دست کارگران و زحمتکشان در جریان تحولات انقلابی که جامعه آبنستن آن بود، به یگانه مشغله اصلی طیف وسیع و رنگارنگی از اپوزیسیون بورژوازی از سلطنت طلب گرفته تا جمهوری خواه و نیروهای سوسیال-رفرمیست که بر پرچم خود شعارهایی چون رفراندوم و مجلس مؤسسان رانگاشته بودند، تبدیل شد.

چپ رادیکال و سوسیالیست، نمی توانست بر این واقعیات چشم فرو بندد و یا نسبت به آن بی توجه باشد. به ویژه با وجود ضعف نسبی تشکل و آگاهی طبقه کارگر و نیز عدم وجود یک رهبری متشکل و آگاه انقلابی و نیرومند در درون جنبش توده های مردم، چپ رادیکال و سوسیالیست وظیفه داشت برای غلبه بر تشنت و پراکندگی کمونیست ها، چاره جوئی کند، صفوف خود را متحد و متمرکز سازد و به عنوان یک نیروی مستقل و متمایز از سایر گروه بندی های سیاسی از موضع منافع طبقه کارگر و توده های زحمتکش وارد عرصه مبارزه شود و به وظیفه سیاسی خود عمل کند. وظیفه ای که می بایست بر عمل سیاسی توده های کارگر و زحمتکش که در برآشوبی هر روزه ی آنان علیه نظم موجود پژواک می یافت، منطبق باشد.

این نیروها به درستی تشخیص دادند که تنها در شرایطی می توانند نقش خود را در تحولات آتی به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان ایفا کنند که متمایز از تمامی گرایش ها، حول یک پلتفرم چپ، رادیکال و انقلابی گرد آیند. بیانیه سیاسی نخستین اجلاس سازمان ها و فعالین کمونیست و چپ که محورهای اصلی آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار حکومت کارگری و شوراهای کارگران و

زحمتکشان است، هسته اصلی افق کارگری و راه تحقق خواست های اصلی کارگران و زحمتکشان را ترسیم نمود. این بیانیه که در آن به روشنی بر به زیر کشیدن نظم موجود و جایگزینی آن با یک نظم نوین و شورائی تاکید شده است، نه تنها به این اتحاد (در همین حدود) یک هویت چپ و انقلابی بخشید، بلکه در عین حال موفقیت بزرگی را برای کل نیروهای چپ و رادیکال و انقلابی رقم زد.

تلاش گران راه ممانعت از خروج کنترل اوضاع از دست جناح های بورژوازی و منحرف کنندگان مسیر مبارزه انقلابی و رادیکال کارگران و زحمتکشان، تنها دوی خردادی ها و یا گروه بندیهای بورژوازی حاشیه یا بیرون رژیم نبودند. تمامی میانه بازان و بسیاری از کسانی که خود را "چپ" و "سوسیالیست" می خواندند و در ظاهر به چیزی جز "سوسیالیسم از همین امروز" کمتر هم رضایت نمی دادند، در امواج "رفراندوم" خواهی غرق شده و تحت عنوان ایجاد "ائتلاف های گسترده" و "اتحاد های بزرگ" و امثال آن، متشکل از "نیروهای ضد استبداد حاکم" که سر آن به درون رژیم جمهوری اسلامی و سر دیگر آن به درون رژیم پیشین می رسید، در عمل سرگرم خوش خدمتی و یاری رساندن به نظم سرمایه داری موجود شدند. به نحوی که این نظام از تعرض کارگران مصون بماند و حفظ ساختارهای بورژوازی حکومت و اداره کشور نیز تضمین شود. برخی از اینها که حنا اظهار می کردند به سوسیالیسم (به طور کلی) اعتقاد دارند، سطح مطالبات کارگران و زحمتکشان و توده مردم را تا حد افق های محدود بورژوازی دید خود تنزل می دادند و از همین روبه پلتفرم های عام و نازلی متوسل می شدند که نه تنها از سطح کلیات فراتر نمی رفت و مرزهای انقلاب و رفرم را در هم می ریخت، بلکه اساسا حکومت جایگزین و ماهیت طبقاتی آن را نیز مسکوت می گذاشت و به ویژه حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان را به محاق ابهام می سپرد.

برخی دیگر بدیل شان مجلس مؤسسان و نهادهای پارلمانی بود، تا بعد ها از درون آن شاهد جوانه زدن سوسیالیسم باشند. طیف رنگارنگ رفرمیست ها و سوسیالیست های قلابی ولو آن که از سرنگونی جمهوری اسلامی و یا حکومت کارگری هم صحبت می کردند، اما در مورد تعیین تکلیف با ماشین دولتی بورژوازی سکوت می کردند و این سکوت هم معنایی جز حفظ همان دم و دستگاه عریض و طویل و بوروکراتیک بورژوازی نداشت. مجموعه این تلاش ها

تماما بر این اساس استوار بود که پروسه تحولات جامعه به نحوی طی شود که کنترل اوضاع از دست جناح های بورژوازی خارج نشود، اوضاع به قیام و انقلاب و استقرار حکومت کارگری و حاکمیت شوراهای یعنی ارگان های اعمال اقتدار و حاکمیت مستقیم کارگران و زحمتکشان کشیده نشود و بالاخره سلطه بورژوازی همچنان محفوظ بماند.

اتحاد انقلابی اما در بیانیه سیاسی اجلاس اولیه خود با تاکید بر چهار محوری که بیان آن رفت، به ویژه با تاکید بر درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی به عنوان پیش شرط ضروری استقرار حکومت کارگری و اعمال حاکمیت مستقیم کارگران و زحمتکشان از طریق شوراهای، صف چپ انقلابی را از تمام انواع سوسیالیست های قلابی و چپ های لیبرال رفرمیست متمایز ساخت و این حداقل ها را در سطح جنبش چپ انقلابی ایران تثبیت کرد.

با وجود آن که در درون این اتحاد نیز از همان آغاز گرایشی از اساس مخالف این بیانیه بود و مصرا نه خواستار تنزل سطح توافقات بود و می خواست با طرح یک رشته مسائل و مطالبات عام آن هم به بهانه پیوستن سایر نیروها به این اتحاد- که هیچ گاه معلوم نشد این نیروها چه کسانی هستند!- چارچوب گل و گشادای را بر اتحاد تحمیل نماید، اما این گرایش قادر به چنین کاری نشد و بیانیه سیاسی مشترک به پرچم اتحاد انقلابی تبدیل شد.

گرچه این یک نقطه قوت بزرگ اتحاد انقلابی بود و شور و شوق زیادی را در میان نیروها و فعالین چپ و کمونیست برانگیخت، این اتحاد اما از همان آغاز از نقطه ضعف بزرگی نیز در رنج بود و آن بی عملی و در جا زدن در حد حرف و شعار بود.

نباید فراموش کرد که همواره این پراتیک اجتماعی است که نقش و جایگاه واقعی یک جریان را مشخص می سازد. بدون پراتیک اجتماعی، بدون دخالت عملی موثر در مبارزه طبقاتی بدون مداخله فعال در جنبش انقلابی توده های زحمتکش مردم، اتحاد انقلابی نمی توانست به یک نیرو تبدیل شود و به اهداف خود جامعه عمل بپوشاند. اما دخالت عملی و آگاهانه در مبارزه طبقاتی و جنبش انقلابی، از طریق اعلام خطوط کلی توافقات ممکن نیست بلکه مستلزم یک برنامه عمل مشخص است که به فوریت قابل اجرا باشد. مستلزم پلانقرمی است که در آن به رادیکال ترین شکلی از مطالبات کارگران و زحمتکشان دفاع شود و این مطالبات فارغ از هر گونه کلی گویی و ابهام به طور صریح و مشخص در آن بیان شود. اما گرایش معینی از همان ابتدا اصولا مخالف این بود که اتحاد انقلابی برنامه ای برای عمل داشته



اعتصاب کارگران در نیجریه

روز ۱۲ دسامبر هزاران نفر کارگر شاغل در مراکز مختلف دولتی نیجریه دست به یک اعتصاب ۲۴ ساعته زدند. این حرکت در اعتراض به تعلل دولت در اجرای اصلاحات اقتصادی است که بیش از سه ماه پیش و تحت فشار جنبش اعتراضی توده ها، وادار به قبول آنها شد. این اصلاحات شامل افزایش برخی از هزینه های رفاهی کارگران بود. در این روز کارگران در چند شهر بزرگ دست به راه پیمائی و برپائی تجمعات اعتراضی زدند. دو هفته قبل هم هزاران کارگر خشمگین دست به اعتصاب زده و در مقابل وزارت اقتصاد و دارائی نیجریه تجمع نموده و خواهان رسیدگی فوری به خواسته های خود شدند.

اعتصاب کارگران در نیوزیلند

روز ۵ دسامبر تمامی ۷۰ کارگر خدمات کازینو و هتل Hamilton مجدداً در کمتر از یکماه دست به اعتصاب زدند. بلافاصله پس از آغاز این اعتصاب، کارگران در مقابل این هتل تجمع کرده و با پخش هزاران اطلاعیه در میان مردم دلایل اعتصاب خود را توضیح دادند. کارگران این هتل از ماه می امسال مبارزه همه جانبه ای را علیه صاحبان این هتل آغاز نمودند. کارگران دستمزدی پایین تر از دستمزد مورد توافق اتحادیه کارگران دریافت می کنند و کارفرما هم به بهانه های گوناگون با افزایش دستمزدها مخالفت می کند.

روز ۵ دسامبر بیش از ۱۵۰ کارگر فروشگاههای مواد غذایی دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. این اعتصاب در اعتراض به پرداخت دستمزدی پایین تر از سطح دستمزدهای رسمی به کارگران جوان است. در حالی که این کارگران همان کارهایی را انجام می دهند که کارگران بزرگسال، اما کارفرما به بهانه کمی تجربه از پرداخت دستمزد برابر طفره می رود. در همین روز و در همبستگی با کارگران اعتصابی، معلمان یکرشته از مدارس نیز در اعتراض به شرایط بد کار خود دست به اعتصاب زدند.

اعتصاب رانندگان اتوبوس در اسکاتلند

روز ۲۸ نوامبر بیش از ۴۰۰ راننده اتوبوس در شهر آبردین دست به یک اعتصاب ۲۴ ساعته زدند. این رانندگان از دستمزدهای ناچیز خود ناراضی هستند و پیشنهادات کارفرما نیز نتوانسته پاسخ گوی خواست رانندگان باشد. در چندین دور مذاکره، نمایندگان رانندگان خواهان افزایش دستمزدها به میزان ۱۲ درصد شدند. اما

کارفرما با این خواست مخالفت کرده و سرانجام مذاکرات را به بن بست کشاند. اعتصابیون بیش از ۱۲ اعتصاب یکروزه را برای ماه دسامبر تدارک دیدند. تنها چند ساعت پس از آغاز این اعتصاب، نمایندگان کارفرما با شتاب اعلام نمودند که دستمزدها را به میزان ۸ درصد افزایش خواهند داد. این افزایش اما هنوز با خواست کارگران فاصله دارد و به همین دلیل به فوریت از سوی اعتصابیون رد شد.

اعتصاب کارگران در مالزی

روز اول دسامبر صد ها نفر کارگر یک کارخانه بسته بندی در مالزی دست به اعتصاب زده و در مقابل سفارت آلمان در این کشور تجمع کردند. صاحب این کارخانه یک شرکت آلمانی است که مدتهاست با بکارگیری یکرشته سیاست های ضد کارگری خشم کارگران را برانگیخته است. مدیران آلمانی این کارخانه از همان آغاز کار هیچ ابائی نداشتند که موضع ضد اتحادیه ای خود را به نمایش گذاشته و فعالین کارگری این کارخانه را تحت انواع تصبیقات و فشار قرار دهند. از دیگر اقدامات ضد کارگری مدیریت ایجاد تفرقه و خصومت میان کارگران مالزیایی و هندی بوده تا به این وسیله بتوانند اقدامات خود علیه کارگران را توجیه کنند. علاوه بر این صاحبان این کارخانه حاضر نیستند که هزینه های بیمه درمانی کارگران را پرداخت کنند. اعمال این سیاست ها سرانجام کاسه صبر کارگران را لبریز نموده و تجمع اعتراضی روز اول دسامبر فوران نارضایتی و خشم فروخورده کارگران بود.

اعتصاب کارگران در استرالیا

دولت دست راستی استرالیا همچنان در تلاش است تا یکرشته قوانین ضد کارگری را به تصویب پارلمان این کشور برساند. طرح این لایحه بخش وسیعی از حقوق کارگران را محدود کرده و دست کارفرما را در اخراج و فشار بر کارگران باز خواهد گذاشت. این اقدامات با مخالفت یکپارچه کارگران مواجه شده است. در همین رابطه روز ۱۵ نوامبر هم بیش از ۵۵۰ هزار نفر کارگر در سراسر استرالیا به خیابانهای ۲۰۰ شهر آمده و اعتراض خود به این طرح دولت را به نمایش گذاشتند. در شهر ملبورن بیش از ۲۰۰ هزار نفر کارگر در خیابانهای مرکزی شهر دست به راه پیمائی زدند و در شهر سیدنی صد ها کامیون راههای منتهی به مناطق مرکزی شهر را مسدود نمودند. در همین روز، در همبستگی با اعتصابیون در استرالیا، هزاران کارگر آمریکائی نیز در پاسخ به فراخوان سندیکای سراسری کارگران در شهر واشنگتن گردهم آمده و اقدامات ضد کارگری دولت استرالیا را محکوم کردند.

از صفحه ۲ اخباری از ایران

استخدامی، لغو قراردادهای دو و سه ماهه و جلوگیری از اخراج کارگران هستند. برخی از کارگران "پارسیلون" دارای ۷ تا ۱۳ سال سابقه کار در کارخانه هستند اما علی رغم این موضوع، کارفرما از استخدام آن ها خودداری کرده و با آن ها قراردادهای ۲ و ۳ ماهه می بندد.

بازگشت جمعی از کارگران اخراجی "شرکت واحد"

۱۲ نفر از ۱۸ کارگر اخراجی شرکت واحد که از فعالین سندیکایی بودند، از جمله رئیس هیات مدیره سندیکا، بر سر کار خود بازگشتند. هنوز ۶ نفر از فعالین سندیکایی شرکت واحد اخراج هستند.

باز هم شهرداری، باز هم پیمانکاران

بیش از ۱۵۰ کارگر شرکت پیمانکاری خدمات شهری ناحیه ۷ منطقه یک شهرداری تهران، در ازای ۱۴ ساعت کار (از ۸ شب تا ۱۰ صبح) تنها ۹۰ هزار تومان حقوق دریافت می کنند. این کارگران فاقد مزایای شغلی هم چون بن کارگری، حق اولاد و حق مسکن هستند و تاکنون دو ماه است که دستمزد نگرفته اند. برخی از این کارگران از ساعت ۲ بعدازظهر تا ۶ عصر نیز کار می کنند که در ازای آن ۳۰ هزار تومان می گیرند.

اعتراض دانشجویان دانشگاه "علامه"

روز ۱۵ آذر، دانشجویان خوابگاه "سروستان" دانشگاه علامه، در اعتراض به اخراج یکی از دانشجویان به دلیل فعالیت سیاسی از خوابگاه و در حمایت از تحصن وی، در مقابل درب خوابگاه دست به اعتراض زدند. به دنبال اعتراض دانشجویان، دانشجوی اخراج شده به خوابگاه برگردانده شد و مدیریت دانشگاه قبول کرد که موضوع را حل کند.

اعتراض دانشجویان دانشکده فیزیک

جمعی از دانشجویان دانشکده فیزیک دانشگاه تهران روز ۲۱ آذر، در اعتراض به وضعیت نامطلوب غذای دانشگاه، از خوردن ناهار امتناع کردند. در جریان این اعتراض، دانشجویان با چیدن ظروف غذا بر روی هم و بر روی زمین سلف غذاخوری، خواستار رسیدگی به وضعیت غذای دانشگاه شدند.

تجمع معلمان حق تدریسی

جمعی از معلمان حق تدریسی تهران روز ۱۵ آذر در اعتراض به وضعیت استخدامی خود در مقابل استانداری تهران تجمع کردند.

چرا سازمان ما از "اتحاد انقلابی" خارج شد

از: کمیته اجرائی سازمان فدائیان (اقلیت)
به: شورای هماهنگی اتحاد انقلابی
نیروهای کمونیست و چپ ایران

با درودهای انقلابی!

رفقا!

بیش از چهار سال از شکل گیری و اعلام موجودیت اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران می گذرد. "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران" متأسفانه نتوانست به وظایفی که در برابر خود قرار داده بود عمل کند و اهداف خود را متحقق سازد. این اتحاد از نظر ما شکست خورده است از این رومادیکر دلیلی برای حضور خود در آن نمی بینیم. در نشست پنجم «اتحاد انقلابی» که شما در حال تدارک برگزاری آن هستید، هیئتی از جانب سازمان ما، این موضع را به اطلاع شرکت کنندگان خواهد رساند.

با درودهای مجدد

کمیته اجرائی سازمان فدائیان (اقلیت)

۲۸ / آبان / ۸۴

رونوشت به:

حزب کمونیست ایران

حزب رنجبران ایران

سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی

ایران

سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

هسته اقلیت

است، خطاب به "شورای هماهنگی" که رونوشت آن به احزاب و سازمان های عضو اتحاد نیز ارسال گردید این موضع را اعلام نمود.

در عین حال هیئتی از سوی سازمان ما در پنجمین نشست اتحاد (اوائل دسامبر) که عده قلیلی در آن شرکت کرده بودند، این موضع را به اطلاع شرکت کنندگان رساند. هیئت نمایندگان سازمان ما پس از اعلام موضع و پاسخ به سئوالاتی که از سوی برخی از شرکت کنندگان مطرح گردید، جلسه را ترک نمود.

اتحادی که قرار بود نقشی فعال در مبارزه و در جهت خواست ها و منافع طبقه کارگر داشته باشد، نتوانست به وظائف خود عمل کند و با شکست روبرو شد. در یک چنین شرایطی، وظیفه هر نیروی جدی کمونیست این بود که با صدای بلند، این حقیقت را اعلام کند. سازمان ما به این وظیفه خود عمل کرد و از این اتحاد خارج شد.

باشد و به محورهای کلی توافق خود، بیان مشخص و ملموس تری بدهد. گرچه سرانجام پس از دو سال تأخیر و بی عملی به تصویب پلاتفرم تن داد، اما جریان عمل نشان داد، که به رغم پذیرش بیابانه سیاسی و پلاتفرم، تعهد سیاسی پشت آن وجود ندارد.

این ضعف کلیدی و بسیار بزرگ، نیروها و فعالین چپی را که حول این اتحاد گرد آمده بودند تا انرژی و توان خود را در خدمت پیشبرد یک مبارزه ی انقلابی قرار دهند، به تدریج از گرد اتحاد پراکنده ساخت. اتحاد انقلابی از انجام وظائفی که در برابر خود گذاشته بود بازماند و در دست یابی به اهداف خود با شکست روبرو گردید.

البته سازمان ما به سهم خود تلاش های زیادی برای جلوگیری از این روند انجام داد. در عین حال چه در اجلاس ها و چه در نوشته هایی که در این باره انتشار داد، بارها چنین آینده ای هشدار داده شده بود. ما بارها به صراحت گفته بودیم که اگر این اتحاد وارد روند مبارزه عملی و فعالیت دخالت گرانه در مسائل و رویدادهای سیاسی نشود، به اتحادی بر روی کاغذ مبدل خواهد شد.

اما متأسفانه این تلاش ها و هشدارها به جایی نرسید. در عین حال ما به صراحت عنوان کرده بودیم که اگر اتحاد از این محدوده فراتر نرود و همچنان در جا زده و نخواهد به یک اتحاد واقعی و رزمنده تبدیل شود، از آن خارج خواهیم شد.

سازمان ما با این هدف که این اتحاد به یک اتحاد رزمنده، فعال و مداخله گر تبدیل شود در آن شرکت کرده بود تا با سازماندهی یک رشته اقدامات عملی مشترک در زمینه های گوناگون و سازماندهی مباحثات درونی، قادر شود هم به عنوان یک اتحاد واقعی و نیرومند متشکل از چپ های رادیکال و انقلابی در سطح جنبش اظهار وجود نماید و نقش مؤثری در جنبش کارگری و سایر جنبش های توده ای ایفا کند و هم در عین حال گرایشات نظری نزدیک درون آن طی یک سری مباحثات رفیقانه به هم نزدیک تر شوند تا زمینه های اتحادهای عالی تر نیز فراهم گردد.

اما از آن جا که نه فقط هیچ یک از این اهداف برآورده نشد بلکه فعالین چپ که به آن امید بسته بودند، به تدریج از آن روی برگرداندند و واحدهای مختلفی که اینجا و آنجا تشکیل شده بود، یکی پس از دیگری منحل شدند و در واقعیت امر، از این اتحاد چیزی جز یک نام باقی نماند، بنابراین سازمان ما دیگر دلیلی برای ادامه حضور خود در آن نیافت و از آن خارج شد.

کمیته اجرائی سازمان ما در نامه ای که در همین شماره نشریه کار نیز به چاپ رسیده

پایگاهی برای حمله به آمریکا مورد استفاده قرار دهند. این دیگر جازدن شکست آمریکا توسط خود بوش است. قرار بود دیکتاتوری صدام برافتد ودمکراسی در عراق برقرار شود. اما حالا صحبت از تبدیل شدن عراق به پایگاهی برای تروریست های بنیادگرا به منظور حمله به آمریکاست. البته بوش هنوز هم تلاش می کند مقاومت مردم عراق را به حساب بنیادگرایان تروریست بگذارد، اما ناخواسته باز هم شکست سیاست های آمریکا را نشان می دهد. بوش با اشغال عراق، بنیادگرایان اسلامی را در کل منطقه خاور میانه تقویت کرد. مأمنی برای بنیادگرایان سنی در عراق نیز ایجاد نمود. بنیادگرایان شیعه را در عراق به قدرت رساند. موقعیت جمهوری اسلامی را در منطقه و از جمله در عراق چنان تقویت نمود که حالا برای کنترل اوضاع در عراق دست یاری به سوی محور شرارت دراز کرده است.

بوش با چنان وضعیت وخیمی در عراق روبروست که راه پس و پیش ندارد. نه می تواند از عراق خارج شود و نه با حفظ وضع موجود، همچنان در آنجا بماند. اکنون در تلاش است که باردیگر با قرار دادن علوی در رأس قدرت و تجدید سازماندهی نیروی نظامی و امنیتی حزب بعث به عنوان راهی برای کنترل بحران، خود را از مخصصه عراق نجات دهد. این که تا چه حد در این مسیر موفق خواهد بود، وابسته به عواملی است که نمی توان از هم اکنون آنها را پیش بینی کرد. اما چنان چه این طرح کمکی به نجات آمریکا نکند، آنگاه برای باقی ماندن ارتش آمریکا و حتا افزایش آن، تنها یک راه در برابر آمریکا وجود خواهد داشت و آن تشدید بحران از طریق مقابله با جمهوری اسلامی است که بتواند ماندن ارتش آمریکا را در عراق برای مردم آمریکا توجیه کند.

در چنین شرایطی است که آمریکا می تواند منافعی در حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی داشته باشد و اساسا اسرائیل را به این حمله تشویق کند. بنابراین، آمریکا نیز تحت شرایطی که احتمال آن نیز منتفی نیست، می تواند در جهت گسترش بحران گام بردارد. جمهوری اسلامی نیز از هم اکنون خود را برای چنین بحرانی که بتواند بحران های داخلی اش را تحت الشعاع قرار دهد، آماده کرده است.

بنابراین تمام عناصر دخیل در این بحران فعال اند و تنها این مانده است که نتیجه سیاست آمریکا پس از ۱۵ دسامبر در عراق چه خواهد شد. اگر آمریکابه هدف خود نرسد، گسترش بحران اجتناب ناپذیر خواهد بود.

فریبکاری هسته ای

آژانس بین المللی انرژی اتمی در اجلاس ماه نوامبر خود از صدور قطعنامه درباره ی ایران خودداری کرد و بررسی پرونده ی ایران را به اجلاس بعدی خود در ماه مارس ۲۰۰۶ و اگذار کرد. آژانس در حالی دست به این اقدام زد که فعالیت دیپلماتیک حکومت اسلامی به ویژه در هفته های آخر به شدت افزایش یافته بود.

پس از تصویب قطعنامه آژانس در تاریخ ۲۴ سپتامبر علیه ایران، ابتدا جمهوری اسلامی با طرح شعارهایی تند به مقابله برخاست و قطعنامه را رد کرد. اما با گذشت زمان به سرعت تغییر موضع داده و به برخی از خواسته های آژانس تن داد که پیش از آن تن نداده بود. از جمله ارایه ی اسناد جدید، امکان بازرسی های بیشتر به ویژه از مکان های نظامی و امکان مصاحبه با دو نفر از متخصصان ایرانی توسط بازرسان آژانس (این موضوع آخر تاکنون پیش از این تنها در مورد عراق پیش آمده بود).

پس از اقدامات حکومت اسلامی و پیشنهاد دولت روسیه برای انجام بخشی از مرحله ی غنی سازی در خاک روسیه و در نتیجه نفرستادن پرونده ی ایران به شورای امنیت که در قطعنامه ی پیشین شورای حکام پیش بینی شده بود و هم چنین آماده سازی برای مذاکرات بین سه کشور اروپایی با ایران، مقامات حکومت اسلامی یک بار دیگر با سخنانی تحریک آمیز و تاکید بر از سرگیری برنامه غنی سازی در آینده ای نزدیک (مصاحبه لاریجانی در تاریخ ۱۴ آذر) موضوع "پرونده ی هسته ای ایران" را با چالشی جدید روبرو ساختند.

هم زمان با مصاحبه لاریجانی، احمدی نژاد نیز در مصاحبه با شبکه تلویزیونی العالم سخنان تحریک آمیز و نژاد پرستانه ی خود علیه اسرائیل را تکرار کرد که منجر به محکومیت دوباره ی ایران توسط شورای امنیت و خوشحالی رژیم نژاد پرست حاکم بر اسرائیل شد. ژاک شیراک رییس جمهور فرانسه در واکنش به این سخنان گفت: «از شنیدن این سخنان به وحشت افتادم».

در هفته ای که گذشت، هم چنین محمد البرادعی دبیر کل آژانس دوبار و در فاصله سه روز تاکید کرد که جامعه بین الملل در حال از دست دادن صبرش در خصوص ماهیت برنامه اتمی ایران است. کشورهای اروپایی طرف مذاکره نیز واکنش شدیدی در رابطه با سخنان لاریجانی از خود نشان دادند. سفارت انگلیس در تهران (انگلیس) رییس دوره ای شورای امنیت سازمان ملل (است) بیانیه ای صادر کرد که در آن آمده است: «دولت انگلیس تاسف خود را از اظهارات اخیر لاریجانی مبنی بر این که ایران به زودی فعالیت سانتریفوز خود را از

سر خواهد گرفت اعلام می دارد».

سخنان اخیر مقامات حکومت اسلامی چنان بود که تعجب برخی از مقامات اروپایی را برانگیخت. وزیر خارجه آلمان در رابطه با سخنان احمدی نژاد گفت: «این سخنان یا نشان از نبودن جدیت کافی گوینده را دارد و یا حاوی نیشخندی است که با آن حکومت ایران وضعیت را ارزیابی می کند».

اما به راستی این موضع گیری ها نشانه ی چیست؟ آیا باید باور کرد که حکومت، حکومت احمقان است و مانند برخی ژورنالیست های کوتوله ی اصلاحاتی این ایده را تبلیغ کرد که دولت در این اندیشه است که با اقدامات خود زمینه ی "ظهور امام زمان" را فراهم کند!! و یا...

واقعیت این است که حکومت اسلامی در عرصه ی داخلی با چالش های عظیم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روبرو است و دولت های قبلی و کنونی برای مقابله با این چالش ها و حل بحران های فوق، فاقد راهکارهای عملی بوده و هستند. به بیان دقیق تر حکومت اسلامی بنا بر ماهیت طبقاتی و ساختار سیاسی خود ناتوان از پاسخگویی به این بحران است.

شیبانی رئیس بانک مرکزی از ۳۰ درصد افزایش نقدینگی در سال جدید خبر داده است، افزایشی که هر ساله اقتصاد بیمار ایران شاهد آن است و اثرات توری آن و تاثیر آن بر وضعیت معیشت کارگران و زحمتکشان جامعه غیر قابل انکاراند. صنعت با بحران روبروست و اقتصاد فلج شده ایران تنها به ضرب زور و با پول نفت لنگ لنگان به چرخ خود ادامه می دهد. سیل جمعیت جوان کشور که هر سال به صفوف ارتش بیکاران کشور پیوسته و بر آن می افزایند، فاقد چشم اندازی برای آینده ی خود هستند و حکومت اسلامی از پاسخ گویی به خواست های کارگران و زحمتکشان ناتوان است.

در چنین شرایطی است که افشار و طبقات گوناگون جامعه با وارد شدن به عرصه ی مبارزه ی طبقاتی خواسته های شان را پیگیری می کنند و اگر چه جنبش های اعتراضی تاکنون، پراکنده بوده اند، اما مسیر روبه رشد آن ها نشان می دهد که از سویی کارگران به درک منافع طبقاتی، ضرورت اتحاد و همبستگی و منافع مشترک درازمدت شان نزدیک شده اند و از سوی دیگر سایر زحمتکشان و ستم دیدگان جامعه با تاثیرپذیری از مناسبات طبقاتی و شرایط اجتماعی، از شعارها و اهداف خاص طبقاتی کارگران حمایت می کنند. جنبشی که مهر برابری طلبانه و آزادی خواهی را با خود همراه دارد و این مهر، حکایت از نقش یابی هر چه بیشتر کارگران به عنوان یک طبقه و با منافع خاص طبقاتی در جنبش رو به رشد کنونی را دارد.

بر سر کار آمدن دولت جدید و رویه ی آن، در حقیقت پاسخ بورژوازی حاکم بر ایران به

این بحران است. بورژوازی حاکم بر ایران برای مقابله با این بحران و مبارزه ی رو به رشد طبقاتی، دست به تقویت نهادهای سرکوب و امنیتی زده و به بیانی روشن تر یک حکومت نظامی اعلام نشده برپا کرده است. بیهوده نیست که اکثر دولتمردان کنونی یا سپاهی هستند و یا از وزارت اطلاعات آمده اند. سیاست های اخیر حکومت نیز شکی در این موضوع باقی نگذاشته است.

دولت شبه نظامی حاکم، برای انحراف افکار از سیاست های سرکوبگرانه ی خود در قبال جنبش روبه رشد کارگران و زحمتکشان و برای عدم پاسخ گویی به شعارهای انتخاباتی خود به بحران های ساختگی نیازمند است. حکومت اسلامی حکومت بر پایه ی بحران است. حاکمان در سال های اولیه سرنوشتی سلطنت پهلوی و در مقابله با خواست توده هایی که از دل قیام ۵۷ زندگی بهتر و آزادی را انتظار داشتند، با توسل به بحران های ساختگی، به سرکوب دست زد. جنگ ۸ ساله بزرگترین نمونه ی این بحران سازی هاست که در سایه ی آن، حکومت اسلامی دست به سرکوب کارگران و زحمتکشان و سازمان های سیاسی شان زد.

اما این بحران آفرینی ها جنبه ی دیگری نیز دارد. آن جا که وزیر خارجه آلمان در ارتباط با سخنان احمدی نژاد می گوید: «این سخنان یا... یا حاوی نیشخندی است که با آن حکومت ایران وضعیت را ارزیابی میکند». حکومت اسلامی بیش از هر چیز در روابط بین الملل به دنبال تثبیت حضور خویش و پذیرفتن عملی موجودیت اش توسط دولت های قدرتمند است و در این میان سعی می کند از همه ی تضادها و موقعیت ها به نحو احسن استفاده کند. تضاد منافع روسیه و چین از سویی و اروپا و آمریکا از سوی دیگر؛ تضاد منافع اروپا با آمریکا و بالاخره مسایل مربوطه به منطقه خاورمیانه و به ویژه همجواری و نقش دولت ایران در امنیت افغانستان و عراق. حاکمان اسلامی می دانند که این شرایط تا ابد باقی نمی ماند، پس سعی می کنند حداکثر استفاده را از این شرایط بکنند. شرایطی که در عین حال و در حال حاضر هیچ آلترناتیو بورژوازی مناسبی که بتواند قدرت را در ایران کسب کرده و هم زمان بر مبارزه ی طبقاتی مهار بزند، از نظر قدرت های امپریالیستی برای حکومت اسلامی وجود ندارد و این را حاکمان اسلامی به خوبی می دانند.

فراموش نکنیم که این حکومت برای رسیدن به اهدافش از هیچ چیز نمی گذرد. شاید بتوان گفت که حکومت اسلامی "ماکیاولیست"ترین حکومت دنیاست. آن ها در این سال ها نه تنها به قتل عام و سرکوب کارگران و زحمتکشان و روشنفکران دست زدند، بل که همراهان خود را نیز به راحتی قربانی کردند و احمدی نژاد بلاشک مهره ای مهم تر از آن ها نبوده و نیست.

مبارزه طبقاتی ورهائی زنان (۵۹)

مبارزه برای سوسیالیسم و رهایی زنان

شرطی منطقی است که راه چاره دیگری وجود نداشته باشد و بسیاری از زنان، بخش بزرگی از مناعت طبع خود را از نیاز میرم خانواده به خود کسب می کنند. انکار این امر علت وجودی آن ها را به زیر سؤال می برد. «لیندا گوردن در کتاب درخشان خود، "بدن زنان، حق زنان" بر این جنبه از صیانت نفس تأکید می کند:

«... زنان به نفع خود از اسطوره استفاده می کنند... این یک ایدئولوژی منطقی برای بقای زنان و به حداکثر رساندن جنبه خلاق و لذت بخش زندگی شان است. اکثر زنان، در صورت امکان، وظیفه تمام وقت مادری را به مشاغل دیگر ترجیح می دهند.»

یک مادر سیاهپوست آمریکایی با همین منطق، ارزش بارداری را توضیح می دهد: «تنها زمانی که احساس می کنم واقعاً زنده هستم، دوران بارداری است. می دانم می توانم چیزی بسازم، کاری بکنم، رنگ پوستم مهم نیست و این که مردم مرا به چه نامی می خوانند.» و لیندا گوردن چنین تفسیر می کند: «بیجه داری، علیرغم تمام دشواری هایش، از بسیاری کارهای دیگر خلایقی بیشتر و از خود بیگانگی کمتری دارد. این امر، حداقل در ظاهر، به مادر قدرت کنترل بر شرایط و اهداف کارش را می دهد.»

یک زن شاید ادعا کند "شاد" است که "فقط" همسر و مادر است، و بکوشد به عواقب بعدی آن، یعنی زندانی بودن در یک آپارتمان، نگران پول و با کار شاق پایان ناپذیر، نبیند. اما از این رو چنین ادعایی می کند که راه رهایی از این دام را نمی داند، و از او انتظار می رود که خوشحال باشد. اگر به خود اعتراف کند که ناشاد است از پا درمی آید و این بدبختی بزرگتری است.

هنوز در ذهن میلیون ها نفر، تصور سنتی از زن به عنوان همسر و مادر، وجود دارد. یکی از نمونه های بارز این پیشداوری، گفته پاتریک جنکینس، وزیر خدمات اجتماعی در اولین کابینه حکومت تاجر است: «اگر خدا می خواست که زن بیرون از خانه کار کند، دو جنس مرد و زن را خلق نمی کرد.» عملاً تمام جامعه شناسان و فمی نیست های بورژوا، زنان را در داخل ساختار خانواده قرار می دهند، و به نقش آن ها در نیروی کار واقعی نمی گذارند یا کم توجهی می کنند. حتا بسیاری از به اصطلاح "مارکسیست فمی نیست ها" توجه خود را بر کار خانگی متمرکز می کنند. از این رو تحقیقاتی که موضوع کار آنها، زنان مزد بگیر است، توجه عمده خود را به شیوه مشارکت زنان در بازار کار و تأثیر آن بر موقعیت آن ها در خانواده معطوف می کنند.

این نگرش اجتناب ناپذیر است، مگر آن که با استفاده از روش مارکسیستی، سنتز - وحدت و تضاد - بین دو قلمرو کار زنان نشان داده شود. بر ظاهر، کار خانگی بیش از کار دستمزدی اهمیت دارد: زیرا زنان بیشتر وقت خود را در کارهای خانگی صرف می کنند، این آن چیزی است که آن اوکلی در مصاحبه با تعدادی از زنان خانه دار، که ۷۷ ساعت در هفته کار می کنند، به آن دست یافت.

باز هم، از نظر احساسات خود زنان، کار خانگی بر کار دستمزدی تقدم دارد - و مشروط به آن است. اگر پرسیده شود شما کدام یک از این وظایف طاقت فرسا را ترجیح می دهید، آن ها مسلماً خواهند گفت کار خانگی را. آن ها چه آلترناتیو دیگری را می توانند تصور کنند؟ سهل انگاری نسبت به کودکان، استخدام یک خدمتکار، زندگی در یک هتل؟ بنابراین اکثر زنان طبقه کارگر، در صورت امکان، وظیفه تمام وقت مادری، را بر سایر مشاغل ترجیح می دهند.

اما در واقعیت، بسیاری از زنان در طول عمر خود، اکثر اوقات شاغل هستند. در سرشماری سال ۱۹۷۱ نشان داده شد که ۸۷ درصد کل زنان بریتانیا در بخشی از زندگی خود کار کرده اند. در حال حاضر، زنان در بریتانیا ۴۱ درصد نیروی کار را تشکیل می دهند. همان گونه که قبلاً ذکر شد، در سال ۱۹۷۹، آن به اصطلاح "نمونه کارگر" - مرد متأهل دارای همسر خانه دار و کودکان - معادل تنها ۸ درصد مردان کارگر و ۵ درصد کل نیروی کار بود.

در ایالات متحده در سال ۱۹۷۹، زنان، سرپرست ۶/۱۴ خانواده ها بودند. در آن جا نیز، از هر ده خانواده تنها یک خانواده با الگوی سنتی خانواده هسته ای مطابقت دارد.

از زمان جنگ جهانی دوم، انبوهی از زنان وارد بازار کار شده اند. اولاً، گسترش وسایل جلوگیری از بارداری و افزایش میانگین عمر به این معنا است که زنان متأهل بیشتر قادرند در جستجوی کار برآیند. ثانیاً، مشاغل بیشتری برای زنان متأهل موجود است. جدول زیر این تغییرات را نشان می دهد:

استخدام در بریتانیای کبیر (برحسب میلیون)

| | | | | |
|------|------|------|------|----------------------|
| ۱۹۷۶ | ۱۹۷۱ | ۱۹۶۱ | ۱۹۵۱ | |
| ۹/۱۵ | ۹/۱۵ | ۱/۱۶ | ۶/۱۵ | مردان |
| ۷/۶ | ۸۸/۵ | ۹/۳ | ۷/۲ | زنان متأهل |
| ۲/۳ | ۴/۳ | ۹/۳ | ۴/۳ | سایر زنان |
| ۰/۱۰ | ۲/۹ | ۷/۷ | ۰/۷ | مجموع (زنان) |
| ۹/۲۵ | ۱/۲۵ | ۸/۲۳ | ۶/۲۲ | مجموع (زنان و مردان) |

بنابراین بین سال های ۱۹۵۱ و ۱۹۷۶ جمعیت شاغل ۳/۳ میلیون افزایش یافته است. سه میلیون نفر از این جمعیت زن هستند. در سال ۱۹۵۱ آن ها ۳۱ درصد نیروی کار را تشکیل می دادند؛ امروزه بیش از ۴۰ درصد هستند، این آمار به احتمال زیاد کمتر از میزان واقعی است زیرا زنانی را که مالیات نمی پردازند - نیمه وقت یا کم درآمد - در بر نمی گیرد.

در سایر کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده، روند مشابه ورود زنان به بازار کار انجام گرفته است. در ایالات متحده تعداد زنان در نیروی کار از ۳۸۴۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۴۰ به ۴۳۶۹۳۰۰۰ نفر در سال ۱۹۸۰ رسید، یعنی یک افزایش ۲۱۵ درصدی. افزایش تعداد زنان متأهل شاغل از این هم چشمگیرتر بود: از ۵۰۴۰۰۰۰ به ۲۶۳۴۷۰۰۰ یا ۸/۴۲۲ درصد.

این تحول در مقایسه با سده قبل، یک واکنش به شدت متفاوت نسبت به فشار مضاعف بر زنان طبقه کارگر به وجود آورد. کار کردن، انتظارات و آرزوهای آنان را تغییر و افزایش داد و آن ها توانایی مالی تحقق حداقل بخشی از آن ها را به دست آوردند. فشار کار خانگی را امروزه می توان به کمک وسایل مؤثرتر پیشگیری از بارداری، محدود کرد. زنان امروزه در برابر نقش های جنسی سنتی، هم زن و هم شوهر، عصیان می کنند.

این امر در یک تحقیق انجام شده در نورژ به وسیله هاریت هولتر جامعه شناس، به شدت برجسته شده است. این تحقیق نشان داد که نگرش زنان نسبت به نقش های جنسی سنتی به اشتغال یا عدم اشتغال آن ها بستگی زیادی دارد:

| | | | |
|-----------------------------|------------------|------------|--------|
| | متوسط بیشتر سنتی | اندکی سنتی | (درصد) |
| زنان خانه دار غیر شاغل | ۵۲ | ۳۶ | ۸ |
| زنان خانه دار شاغل نیمه وقت | ۱۴ | ۶۴ | ۲۰ |
| زنان خانه دار شاغل تمام وقت | ۹ | ۴۳ | ۴۵ |

هولتر توضیح می دهد: «زنانی که خارج از خانه کار می کنند، نگرش برابری طلبانه تری نسبت به سایر زنان دارند.» او در جدول دیگری نشان می دهد که «مردان دارای همسران شاغل دیدگاه برابری طلبانه تری نسبت به سایر مردانی که همسران شان خانه دار هستند، دارند.»

(درصد)

| | | | |
|-----------------------------|------------------|------------|--------|
| | متوسط بیشتر سنتی | اندکی سنتی | (درصد) |
| مردان دارای همسران خانه دار | ۶۳ | ۳۱ | ۴ |
| مردان دارای همسران شاغل | ۱۰ | ۶۰ | ۳۰ |

بنابراین، به جای هنجار سطحی پذیرفته شده به وسیله جامعه شناسان و فمی نیست های بورژوا، که تصور می کنند نگرش زنان، خارج از محیط کار شکل می گیرد و به درون محیط کار آورده می شود، و جوانب غیر عقلانی کار پست زنان را تقویت می کند، می بینیم در واقع عادات و افکار ایجاد شده در محل کار به خانه هجوم می برند. با وجودی که دو قلمرو تولید و بازتولید در وحدت دیالکتیکی، با یکدیگر قرار دارند، تولید بر بازتولید مقدم است. کار دستمزدی زنان بر کار خانگی و نگرش نسبت به آن تأثیر قطعی تری دارد، تا عکس آن.

مارکس حق داشت زمانی که درباره کشاندن زنان (و کودکان) به عرصه تولید اجتماعی و تأثیر آن بر روابط درون خانواده و روابط بین دو جنس نوشت:

علیرغم این مشکلات، جریان کلی تاریخ، با وقفه‌ها و عقب‌گردها، فاصله بین بخش‌های زنانه و مردانه رشته‌های صنعتی را کمتر کرده است و همسانی طبقه را بیشتر. توسعه شدید اشتغال زنان و تمرکز اغلب آنها در مراکز بزرگ کار نظیر بیمارستان‌ها و فروشگاه‌ها، موجب کاهش تفاوت در شرایط کار مردان و زنان کارگر شده است. شکاف بین کارگران پدی و یقه سفید نیز در حال کاهش است.

یکی از شواهد روشن در این مورد، کاهش سریع شکاف بین مردان و زنانی است که به اتحادیه‌ها می‌پیوندند. عضویت زنان در اتحادیه‌ها پس از جنگ دوم گام‌های بزرگی به پیش برداشت:

عضویت در اتحادیه‌ها در بریتانیا

| سال | زنان | مجموع | درصد زنان از کل اعضا |
|------|---------|----------|----------------------|
| ۱۸۸۶ | ۳۷۰۰۰ | ۶۳۶۰۰۰ | ۵/۸ |
| ۱۸۹۶ | ۱۱۸۰۰۰ | ۱۶۰۸۰۰۰ | ۳/۷ |
| ۱۹۰۶ | ۱۶۷۰۰۰ | ۲۲۱۰۰۰۰ | ۷/۶ |
| ۱۹۳۹ | ۵۵۳۰۰۰ | ۴۶۶۹۰۰۰ | ۴/۱۱ |
| ۱۹۵۸ | ۱۳۸۷۰۰۰ | ۸۳۳۷۰۰۰ | ۶/۱۶ |
| ۱۹۶۸ | ۱۷۶۷۰۰۰ | ۸۷۲۶۰۰۰ | ۲/۲۰ |
| ۱۹۷۸ | ۳۴۱۱۰۰۰ | ۱۱۸۴۵۰۰۰ | ۷/۲۸ |

زنان هنوز کمتر از مردان عضو اتحادیه هستند: در سال ۱۹۷۴، ۷/۳۶ درصد زنان در مقایسه با ۹/۵۶ درصد مردان، عضو اتحادیه بودند. این شکاف میان کارگران پدی کمی عمیق‌تر است - ۱/۴۲ درصد زنان و ۷/۶۴ درصد مردان - و بین کارگران یقه سفید کمتر است - ۶/۳۲ درصد زنان و ۵/۴۴ درصد مردان.

ما قبلاً دیدیم که چگونه نگرش زنان نسبت به نقش‌های قالبی در خانواده برحسب این که شاغل باشند یا بیکار، متغیر است. محل کار و مبارزه زنان کارگر برای بهبود شرایط کاری، عنصر کلیدی در تغییر افکار و "ارتقا آگاهی" است، زیرا عمل جمعی اعتماد به خود، به همکاران و به طبقه را می‌افزاید. در واقع این تنها راه گسستن از ایدئولوژی ستم‌گرانه ایست که زنان درونی کرده‌اند. زنان طبقه کارگر، که مسئله اصلی آن‌ها بقا است، نمی‌توانند تجمل "ارتقا آگاهی" صرف روشنفکرانه را بر خود روا دارند. این به آن معنا نیست که کارگران زن بایستی فقط خود را در محل کار یا پیرامون مسایل شغلی سازماندهی کنند، اما به آن معنی است که ریشه تمامی جنبه‌های دیگر این مبارزه در آن جا قرار دارد. مارکسیسم منکر این ایده است که تنها در محل بروز مشکل بایستی راه حل را جست. ستم بر زنان را نمی‌توان تنها با مبارزه زنان علیه ستم برانداخت همان‌طور که بازنشنگان نمی‌توانند خود را تنها با تلاش خود از فقر برهانند. در مبارزه علیه ستم، عامل تعیین‌کننده میزان بدبختی معترضین نیست، بلکه قدرت آن‌هاست. به این ترتیب، نقطه آغاز مبارزه علیه ستم بر زنان، محل ستم نیست، بلکه جایی است که زنان کارگر در آن نیرومند هستند، جایی که همراه با مردان طبقه خود، می‌توانند برای تغییر جامعه مبارزه کنند.

نیاز به حزب کارگران

مارکس و انگلس خاطر نشان ساختند که "با توسعه صنعت، نه تنها بر کمیت طبقه کارگر افزوده می‌شود، بلکه به صورت توده‌های انبوهی تمرکز می‌یابد، نیروی‌اش رشد می‌کند و این نیرو را هر چه بیشتر احساس می‌کنند." صنعتگران کوچک، پیشه‌وران، دهقانان همه با توسعه سرمایه داری از بین می‌روند، اما طبقه کارگر قدرت می‌گیرد.

«به همان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، توسعه می‌یابد، پرولتاریا، طبقه کارگر مدرن نیز رشد می‌کند... از میان تمامی طبقاتی که امروزه رو در روی بورژوازی قرار گرفته‌اند، تنها پرولتاریا یک طبقه واقعاً انقلابی است. طبقات دیگر رو به زوال می‌گذارند و سرانجام در نتیجه تکامل صنعت مدرن ناپدید می‌شوند، پرولتاریا اما، ثمره ویژه و ذاتی صنعت مدرن است.»

قدرت طبقه کارگر برای تغییر جامعه در ماهیت جمعی آن نهفته است. کارگران تملکی بر ثروت صنعتی جامعه ندارد و به عنوان افراد نمی‌توانند داشته باشند، زیرا صنعت را نمی‌توان به قطعات خرد تبدیل نمود. صنعت سرمایه داری، کارگران را به صورت جمعی سازمان می‌دهد و باید برای دفاع از خود و شرایط کاری خود به صورت

«هرچند که انحلال پیوندهای قدیمی خانوادگی در نظام سرمایه داری وحشتناک و نفرت آور به نظر آید، با این حال، صنعت مدرن با تفویض نقش مهمی به زنان، جوانان و کودکان هر دو جنس در روند تولید، در خارج از محیط خانواده، شالوده اقتصادی نوینی برای شکل عالی تری از خانواده و روابط بین دو جنس را ایجاد می‌کند... به علاوه، آشکار است که واقعیت کار جمعی متشکل از افراد هر دو جنس و از تمامی گروه‌های سنی، بایستی ضرورتاً در شرایط مناسب، منبع پیشرفت انسان گردد.»

مسیر رهایی زنان طبقه کارگر از استثمار و ستم، در خانه‌های منزوی شان نیست، بلکه در روابط جمعی آن‌ها به عنوان دستمزدبگیر و در جایی است که می‌توانند با رفقای کارگر شان، مرد و زن، متحد شوند.

نگرش زنان در خانه به ویژه زمانی تغییر بیشتری می‌یابد که در مبارزات صنعتی درگیر شوند. برای مثال افکار زنانی که در اسکاتلند در سال ۱۹۸۲ به مدت هفت ماه کارخانه لی جین را تصرف کردند، در طی مبارزه شان تغییر چشمگیری یافت و تصور مردانه - از جمله شوهران و شریکان زندگی شان - از روابط بین دو جنس را به چالش طلبید. "من کار دارم. تو برو و جای درست کن و مواظب بچه باش" از جمله حرف‌هایی بود که به کرات از دهان زنان شنیده می‌شد.

انسان‌ها، تنها در جریان مبارزه برای تغییر روابط اجتماعی، تغییر می‌کنند. این محل کار است که برای زنان گسترده ترین امکانات مبارزه برای سازماندهی و از این رو تغییر خود را فراهم می‌آورد. با ورود به تولید اجتماعی است که زنان، همچون مردان، در روابط تولیدی که محور اصلی جامعه طبقاتی است، به عنوان کارگر از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند. مارکسیسم مسئله‌های مرتبط با قدرت طبقاتی است و در محل کار است که این مسئله به حادترین شکل خود بروز می‌کند.

طبقه کارفرما بسیار تلاش می‌کند تا در میان طبقه کارگر شکاف ایجاد کند. توسعه ناهمگون کشورهای متفاوت، مناطق مختلف یک کشور، شاخه‌های متفاوت صنعتی، شرکت‌های گوناگون، طبقه کارگر را تجزیه می‌کند. اختلافات نژادی، قومی و جنسی، بر اکندگی را شدت می‌بخشند. تفاوت سطح مهارت‌ها، که اغلب اتحادیه‌های حرفه‌ای آن‌ها را تقویت می‌کنند، این شکاف‌ها را وسیع‌تر می‌کند، کارفرمایان نیز با سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" از نیروی ارزان کار زنان استفاده می‌برند تا موقعیت مردان را تضعیف کنند و از مهارت‌گرایی و پیشداوری‌های جنسی مردان بهره می‌جویند تا موقعیت زنان کارگر را تضعیف سازند.

افکار طبقه حاکم بر جامعه سلطه دارد، و خانواده یکی از مؤثرترین نهادها در حفظ این سلطه است. در خانه، جایی که ما مجزا به صورت گروه‌های بسیار کوچک زندگی می‌کنیم، زمینه مساعدی برای رسانه‌های عمومی وجود دارد تا افکار طبقه مسلط اجتماع را نشر دهند. به ویژه تلویزیون، وسیله نیرومندی در شکل دادن به افکار توده‌های مردم جدا از یکدیگر، و از جمله زنان، است.

تقسیم خانگی کار، وابستگی مالی زنان به شوهران را افزایش می‌دهد و موقعیت آن‌ها را در بازار کار، ضعیف می‌سازد. این امر زن را به شوهر وابسته‌تر می‌کند، و به این ترتیب دور تسلسل بیرحمانه‌ای به وجود می‌آید. نقش زن در خانواده، به شیوه دیگری نیز، بر نقش او در بازار کار اثر می‌گذارد. کار خانگی با مهارت‌های نسبتاً تغییرناپذیرش، زن را تنها برای کارهای بدون مهارت آماده می‌سازد. مرخصی از کار برای مراقبت از کودکان و رفتار کارفرمایان با آن‌ها در هنگام بازگشت به کار به عنوان افراد تازه وارد، به پیشرفت مهارت‌های کاری آنان کمکی نمی‌رساند. به این ترتیب، ازدواج و مادری، به شکل مؤثری، زنان را "ناماهر" می‌سازد.

گرایش زنان به مشاغل نیمه وقت نیز با مسئولیت‌های خانگی آن‌ها رابطه مستقیمی دارد. رشد اشتغال زنان از زمان جنگ جهانی دوم بیشتر در مشاغل نیمه وقت بوده است. در سال ۱۹۵۱، در حدود ۱۲ درصد زنان بریتانیا به طور نیمه وقت کار می‌کردند؛ این رقم در سال ۱۹۷۶ به ۴۰ درصد رسید. در سال ۱۹۷۵ دو سوم زنان کارگر متأهل و دارای دو یا چند فرزند به طور نیمه وقت کار می‌کردند. کار نیمه وقت در رشته‌هایی است که به مهارت اندکی نیاز دارن و غیر قابل پیشرفت، طاقت‌فرسا و کم درآمد می‌باشند. زنانی که به مشاغل نیمه وقت می‌پردازند، مجبورند دستمزدها و شرایطی را بپذیرند که برای کارگران تمام وقت پذیرفتنی نیستند. بسیاری از دریافت حقوق دوران تعطیلات، حقوق بازنشستگی یا حمایت در برابر طرح‌های تعدیل نیروی انسانی محروم هستند.

تقسیم جنسی نیروی کار در محل‌های کار، که عمدتاً تحت تأثیر جایگاه زن در خانه است، هنوز رواج بسیاری دارد.

اشکال ستم، و نه تنها طبقه کارگر بلکه تمامی بخش های ستمدیده جامعه حمایت کند و این مبارزات را با مبارزه طبقه کارگر پیوند دهد. به گفته لنین:

«آگاهی طبقه کارگر نمی تواند آگاهی واقعی سیاسی باشد مگر آن که کارگران آموخته باشند که در برابر تمام اشکال خودکامگی، ستم، خشونت، و سوء استفاده، علیه هر طبقه ای که باشد، واکنش نشان دهند - مگر آن که آن ها هر چه بیشتر برای فعالیت از دیدگاه (یک سوسیالیست انقلابی) و نه دیدگاهی دیگر آموزش ببینند...»
او ادامه می دهد، اگر این ستمگری ها افشا گردند،

«آنگاه، عقب مانده ترین کارگر نیز درک خواهد کرد، یا حس خواهد کرد که نسبت به دانشجویان و فرقه های مذهبی، دهقانان و نویسندگان همان نیروی سیاهی بد رفتاری و تعدی می کند که او را در تمام عمرش تحت ستم قرار داده و سرکوب می کند. او با حس این امر، دچار اشتیاق مقاومت ناپذیری به واکنش می شود و خواهد دانست چگونه روزی به سانسور اعتراض کند، روزی دیگر به تظاهرات در مقابل خانه فرمانداری بپردازد که یک شورش دهقانی را بیرحمانه سرکوب کرده است و روزی دیگر به ژاندارمی که به تفتیش عقاید می پردازد، درس عبرتی بدهد.»

در حالی که پیشداوری هایی نظیر زن ستیزی و نژادپرستی، طبقه کارگر را از هم جدا می کند، حزب سوسیالیست انقلابی که می تواند فرای این تفرقه ها، توان طبقه کارگر را برای رهایی خود ببیند، نباید به فشار کارگران ناآگاه تحت نفوذ پیشداوری های بورژوازی درباره جامعه پیرامون خود تن دهد. حزب باید بی وقفه علیه تمامی تفرقه ها در میان طبقه کارگر - اختلافات نژادی، ملیتی، بین مردان و زنان، کارگران ماهر و ساده، شاغل و بیکار - مبارزه کند؛ اختلافاتی که به طور نظام مند از سوی طبقه حاکم پروراند می شوند. بنابراین از نظر لنین مبارزه علیه یهودی ستیزی وظیفه کل حزب سوسیالیست انقلابی بود، و نه فقط اعضای یهودی آن. به همین ترتیب، امروزه برای ما، مبارزه علیه ستم بر زنان وظیفه کل حزب است و نه فقط زنان.

به علت شرایط خاصی زنان کارگر، بایستی برای دستیابی به مطالبات ویژه ای - نظیر دستمزد برابر، حق سقط جنین رایگان، دسترسی به اطلاعات و تسهیلات پیشگیری از حاملگی، بهبود آموزش زنان و ارتقا شغلی زنان، مرخصی زایمان با دستمزد بالاتر بدون از دست دادن سابقه کار، برای حقوق و مزایای مشابه مشاغل تمام وقت در مشاغل نیمه وقت، برای امکانات نگاهداری از کودک و غیره - مبارزه کنند. این ها مسایل طبقاتی است و کل طبقه کارگر، زنان، مردان و کودکان از آن بهره خواهند برد.

اهمیت مبارزه برای اصلاحات خاص و متناسب با نیازهای زنان کارگر، همچون مبارزه برای هر گونه اصلاحی در کل، در ارزش ذاتی خود رفرم نهفته نیست. در سرمایه داری هر گونه اصلاح دستیافتنی کوچک است و حمله به آن بسیار آسان، به ویژه در هنگام بحران اقتصادی سیستم. ارزش اصلی این اصلاحات آن است که آن ها اعتماد به نفس، آگاهی و سازماندهی کارگران را ارتقا می بخشند. از این نظر نیز مسایل طبقاتی هستند: مبارزه برای آن ها و موفقیت در دستیابی به آن ها، به توازن کلی طبقاتی بستگی دارد. زنان کارگر و مردان کارگر در حین مبارزه برای دستیابی به این اصلاحات، بایستی سیاست سوسیالیسم انقلابی را در پیش گیرند. زیرا ستم بر زنان زمانی به پایان نهایی خود می رسد که طبقه کارگر رها شده باشد و جامعه طبقاتی که از این ستم نفع می برد، نابود شده باشد.

کمونیسم و رهایی زنان

از نظر مارکس و انگلس، رهایی زنان تنها با ورود زنان به تولید اجتماعی به سرانجام نمی رسد، بلکه بایستی امر نگاهداری از کودک،

جمعی عمل کنند. این نیروی جمعی به کارگران قدرت می دهد تا سرانجام کل جامعه انسانی را آزاد سازند.

اما بر مارکس روشن بود در حالی که طبقه کارگر توان عمل مشترک را دارد، عملاً در اکثر اوقات پراکنده است. زیرا اکثریت کارگران نیرو و توان جمعی خود را نمی شناسند، زیرا افکار حاکم بر جامعه، افکار طبقه مسلط است. این طبقه مسلط است که ابزار اشاعه افکار، یعنی رسانه های عمومی، آموزش و در بسیاری از جوامع کلیسا را تحت کنترل خود دارد.

از این رو، اکثریت عظیم مردم، افکار متناقض بسیاری را در ذهن دارند. برخی از افکار، نتیجه آموزشی است که جامعه سرمایه داری به ما داده است تا به آنها باور داشته باشیم. برخی دیگر بالعکس، حاصل مبارزه ایست که کارگران، و شاید خودمان، در آن نقش فعالی ایفا کرده ایم.

به گفته مارکسیست ایتالیایی، آنتونیو گرامشی:

«یک فعال توده ای، فعالیت عملی دارد، اما آگاهی نظری روشنی نسبت به فعالیت عملی خود ندارد، از این رو، دنیا را تا جایی که درک می کند، تغییر می دهد. آگاهی نظری او می تواند از لحاظ تاریخی در تضاد با عمل اش باشد. می توان گفت که او دو آگاهی نظری دارد (یا یک آگاهی متناقض): یک آگاهی که در عمل اش نهفته است و در واقعیت او را با تمامی رفقای کارگر هم طبقه اش در امر دگرگونی عملی دنیای واقعی متحد می سازد، و یک آگاهی سطحی عیان یا زبانی که از گذشته به ارث برده و غیر نقادانه جذب کرده است.

چنین شخصیتی، ترکیبی عجیب است: از عناصری از عصر حجر و اصول علوم پیشرفته تر، پیشداوری نسبت به تمام مراحل گذشته تاریخی در سطح محلی و غریزه فلسفه آینده که می تواند تمامی نژاد بشری را در سراسر جهان به هم پیوند دهد.»

افراد جدا از هم، مستعد پذیرش افکار طبقه حاکم هستند؛ در محل کار، جایی که کارگران می توانند خود را سازمان دهند و به صورت جمعی عمل کنند، می توانند در برابر این افکار مقاومت کنند.

به علت فقدان همگونی در طبقه کارگر و تناقضات نهفته در افکار کارگران، نیاز مبرمی به حزب سوسیالیست انقلابی وجود دارد. این حزب می تواند به کارگران در تغییر افکار خود در طی مبارزه و رهایی خود از نفوذ افکار بورژوازی یاری رساند. نقش حساس حزب، رهبری، سازماندهی و تمرکز بر رشد فعالیت مستقل و آگاهانه کارگران است، تا بتوانند روزی قدرت را به تصرف خود درآورند.

حزب انقلابی کارگران در ایجاد وحدت بین تمامی ستم دیدگان، در مبارزه آن ها برای رهایی خود نیز نقشی حیاتی دارد. همان گونه که سرمایه داری کارگران را از یکدیگر جدا می سازد، همان گونه نیز یک بخش از ستم دیدگان را از بخش دیگر دور می سازد. سیاهپوستان و زنان هر دو تحت ستم قرار دارند، اما سیاهان به طور خود به خودی از زنان دفاع نمی کنند، و زنان از سیاهان (همان طور که تاریخ جنبش زنان به طور واقعی نشان داده است).

در واقع اغلب اوقات وضعیت برعکس است. اگر مردم گریزگاهی از ستم نیابند، ممکن است برای غلبه بر احساس ناتوانی خود، بخش دیگری را مسئول این ستم تلقی کنند. برای مثال، نازی ها هزاران همجنس گرا را به اردوگاه های کار فرستادند. اما همجنس گرایان به این دلیل خود به خود ضد نازی نشدند. ده ها هزار همجنس گرا هیتلر را در کسب قدرت یاری رساندند. به همجنس گرای تحت ستم، پوشیدن کاپشن چرمی و چکمه نازی، حس قدرت می داد و می توانست به یهودیان، زنان و دیگران ستم کند.

گروه های تحت ستم برای مبارزه به امید نیاز دارند. و این امید را نمی توان در انزوای ستمدیده - زن خانه دار گرفتار در دام خانه، همجنس گرای نهانی، یهودی در گتو - بلکه در قدرت جمعی طبقه کارگر یافت. برای مارکسیست ها این نظریه که طبقه کارگر با آزدسازی خود، تمام بشریت را آزاد می سازند، نکته محوری است. از این روست که حزب سوسیالیست انقلابی باید از مبارزه با تمام



لنین و روزا لوگزامبورگ نیز دیدگاه‌های مشابهی داشتند. ژول گوسد (۱۸۴۵-۱۹۲۲)، مارکسیست فرانسوی، زمانی که جملات زیر را نوشت، با فرض نابودی تمامی اشکال تک همسری، نظر کاملاً متفاوتی را بیان کرد:

«... روزی خواهد آمد که دیگر دلیل وجودی نخواهد داشت... شاید چنین باشد که... جو گرم خیرخواهی و دلبستگی که به وسیله برابری اعضای مرفه در اعماق اجتماع ایجاد خواهد شد، دومین بافت خاص خانواده را غیر ضروری سازد و خانواده را به مادر و فرزند و آن هم فقط برای زمان شیردهی محدود کند. از سویی دیگر، روابط جنسی بین مردان و زنان، بر مبنای عشق و علاقه دو جانبه، بتواند آزاد گردد و همچون روابط فکری و اخلاقی بین افراد هم جنس یا غیر هم جنس متغیر و چند جانبه گردد.»

احتمالاً خواهد بود برای اثبات درستی نظرات مارکس و انگلس یا ژول گوسد به حدس و گمان متوسل شویم. ما نمی‌دانیم چه پیش خواهد آمد. گوی بلورینی وجود ندارد تا به ما بگوید مردم در جامعه کمونیستی چه احساسات یا اعمالی در روابط شخصی خود خواهند داشت.

درباره روابط خصوصی فقط چند نکته را می‌توانیم با اطمینان بگوییم. در جامعه کنونی رابطه بین زن و مرد در ازدواج، خصوصی ترین رابطه انسانی تلقی می‌شود. اما سرمایه داری ریشه‌های این خصوصی بودن را زهر آگین کرده است: زنان با مردان نابرابرند، فقط در میان افراد برابر می‌توان به رابطه خصوصی واقعی دست یافت. خصوصی بودن واقعی، رضایت عاطفی، ارضای جنسی برای نخستین بار در جامعه کمونیستی میسر خواهد بود.

در حال حاضر خانواده مأمونی در جهانی خصمانه تلقی می‌شود و انتظاراتی که از آن می‌رود، فراوان است. در جامعه کمونیستی عشق و دوستی گسترده‌تر خواهد بود؛ خانواده قادر نخواهد بود آن‌ها را به انحصار خود درآورد. کودکان آزادتر خواهند بود. امروزه، پدر و مادر بر فرزندان خود سرمایه‌گذاری عاطفی زیادی می‌کنند؛ زندگی خود آن‌ها چنان سرشار از ناامیدی و دلسردی است که دستاوردهای بیشتر را در کودکان خود می‌جویند. کودک مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حالی که والدین و کودک هزینه آن را می‌پردازند، انتظارات والدین معمولاً بیرحمانه در هم کوبیده می‌شوند. در کمونیسم، روابط مالکانه بین والدین و کودکان - بخشی از خصیصه‌های فردگرایی رقابتی که جامعه سرمایه داری به وجود می‌آورد - جای خود را به همبستگی اجتماعی خواهد داد.

انسان‌ها در شرایط کاملاً جدیدی زندگی خواهند کرد که بر زندگی و نیز روابط بین زن و مرد، مرد و مرد و زن و مرد تأثیر خواهد گذاشت. نکته حیاتی آن است که در کمونیسم، نقش‌های قطبی و کلیشه‌ای جنسی وجود نخواهد داشت. مردان و زنان تمام وظایف لازم را به طور مشترک انجام خواهند داد؛ پرورش کودک، آشپزی، شستشو، و وظایف هر دو خواهند بود نه فقط یک نفر. تمام روابط جنسی از ارزش یکسانی برخوردار خواهند بود. همجنس‌گرایی و دگرجنس‌گرایی به عنوان روابطی معتبر و عادی پذیرفته خواهند شد و همین گونه چپ دست‌ها یا کله‌سرخ‌ها دیگر آدم‌هایی غیر عادی نخواهند بود. تنها در کمونیسم عشق واقعی بین مرد و زن، مرد و مرد و زن و زن بدون تحریف و اختلال میسر خواهد بود. تنها در کمونیسم احترام به هویت فرد قابل دستیابی خواهد بود و استفاده از فرد به عنوان ابزار لذت‌جویی فردی دیگر نابود خواهد شد. زمانی که پیشداوری‌های جنسی خاتمه یابند، انسانیت واقعی هر فرد به رسمیت شناخته خواهد شد.

از همه بالاتر، کمونیسم مسئله‌ای مرتبط با آزادی است. مسلماً سبک‌های زندگی گوناگونی در کنار یکدیگر همزیستی خواهند داشت و افراد بارها و بارها حق انتخاب خواهند داشت.

پیران، معلولین و غیره اجتماعی شده باشد. تقسیم جنسی کنونی بازار کار هرم وار است و مردان را در جایگاه برتر و زنان را در جایگاه فروتر قرار می‌دهد. این رابطه هرم وار را بایستی همراه با تمامی تقسیم بندی نیروی کار دو جنس از میان برداشت. این پیش شرط دستیابی زنان به برابری اجتماعی است.

براندازی تقسیم جنسی کار در کمونیسم بخش جدایی ناپذیر پایان یافتن تمامی تقسیم بندی‌های نیروی کار است. در "ایدئولوژی آلمانی" مارکس و انگلس نوشتند:

«در جامعه کمونیستی، جایی که هیچ کس یک قلمرو فعالیت اختصاصی ندارد، بلکه هر کس می‌تواند در تمامی رشته‌هایی که مایل است مهارت یابد، جامعه تولید همگانی را تنظیم می‌کند و به این ترتیب به من امکان می‌دهد درست مطابق میل، امروز به کاری بپردازم و فردا به کاری دیگر، صبح به شکار بروم، بعد از ظهر ماهیگیری کنم، عصر، دامداری کنم و چنانچه تمایل داشته‌ام، پس از شام نقد بنویسم؛ بدون آن که شکارچی، ماهیگیر، چوپان یا منتقد شوم.»

تنها پس از نابودی تقسیم کار جنسی، زنان و مردان می‌توانند به پرورش کامل شخصیت انسانی خود بپردازند. به این ترتیب کمونیسم برای افراد آزادی واقعی را به ارمان می‌آورد. "مانیفست کمونیست" اعلام می‌کند، جامعه کمونیستی، "انجمنی خواهد بود که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همه خواهد بود." کمونیسم بر روابط شخصی چه تأثیری دارد؟

مارکس و انگلس هیچ‌گاه نکوشیدند پیش از آن که شرایط مادی وجود جامعه کمونیستی مهیا گردد حدس بزنند خانواده در جامعه کمونیستی آینده چه ماهیتی خواهد داشت. آن‌ها تنها به معنای وسیع کلمه به احتمال این رشد و تحول پرداختند. آن‌ها اعتقاد داشتند که عشق جنسی فردی در کمونیسم، به جلوه کامل‌تری خواهد رسید، زیرا فشارهای سابق ضرورت مادی و از خود بیگانگی تمامی روابط اجتماعی ناپدید خواهند شد. انگلس در پیش نویس خود بر "مانیفست کمونیست" نوشت که جامعه کمونیستی:

«رابطه بین زن و مرد را به رابطه‌ای صرفاً خصوصی که فقط به این افراد مربوط می‌شود، و جامعه حق هیچ‌گونه دخالتی در آن ندارد، تبدیل می‌کند. از این رو چنین امری میسر می‌گردد که جامعه کمونیستی، مالکیت خصوصی را ملغاً می‌کند و کودکان را به طور اجتماعی آموزش می‌دهد، و به این ترتیب شالوده دو قلوئی ازدواج تاکنونی را نابود می‌سازد، یعنی وابستگی زن به شوهر و کودک به والدین به علت وجود مالکیت خصوصی را.»

هم مارکس و هم انگلس بدیهی می‌دانستند که در کمونیسم برابری بین زن و مرد به معنای آزادی کامل در ترک یک پیوند مرده و ایجاد پیوندی نو خواهد بود. در این جامعه "تک همسری واقعی" حاکم خواهد بود. انگلس در کتاب "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" نوشت که کمونیسم تک همسری واقعی را به همراه خواهد آورد:

«از آن جایی که عشق جنسی بر حسب ماهیتش بسیار اختصاصی است - هر چند این اختصاصی بودن امروزه تنها از طرف زن کاملاً تحقق می‌یابد - پس ازدواج مبتنی بر عشق برحسب طبیعتش تک همسری خواهد بود... سرانجام تک همسری به جای اضمحلال، به یک واقعیت تبدیل خواهد شد - برای مردان نیز.»

تروتسکی زمانی که جملات زیر را نوشت، درباره روابط جنسی به نتایج مشابهی رسیده بود:

«یک ازدواج طولانی و دائمی... بر مبنای عشق و همکاری دو جانبه... که استاندارد ایده آل است... آزاد از زنجیرهای پلیس و روحانیون، و بعدها نیز آزاد از زنجیرهای ضرورت‌های مادی، پیوند بین مرد و زن راه خود را خواهد یافت و شرایط جسمی و روانی و توجه به رفاه نژاد انسانی مشخصه آن خواهد بود.»

خلاصه ای از اطلاعیه ها

و بیانیه های سازمان

”تجمع اعتراضی مجدد کارگران شرکت صنایع پوشش رشت در مقابل کارخانه“ عنوان اطلاعیه ای است که سازمان ما در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۸۴ انتشار داد.

در این اطلاعیه خبر از تجمع مجدد کارگران شرکت صنایع پوشش داده شده است. کارگران صنایع پوشش، روز چهارشنبه ۱۹ آذر نیز در اعتراض به عدم تحقق مطالبات شان، جاده اصلی رشت- انزلی را مسدود کرده بودند. ۵۰۰ کارگر این کارخانه ۵ ماه است که حقوقی دریافت نکرده اند.

اطلاعیه، سپس به اعتراضات کارگران پوشینه بافت قزوین، کارگران شرکت تلویزیون بلر، کارگران شرکت پارسیلون، کارگران مراکز آتش نشانی استان خراسان شمالی، در چند روز گذشته اشاره می کند و حمایت سازمان را از مبارزات و مطالبات کارگران اعلام می دارد.

اطلاعیه دیگری در تاریخ ۲۰ آذر با عنوان ”کارتن خواب ها در میان شعله های آتش سوختند“ انتشار یافت.

اطلاعیه با اشاره به این که تنهادر شهرتهران هر شب حدود ۱۵ تن از کارتن خواب ها در اثر سرما جان خود را از دست می دهند، می افزاید که دست اندر کاران رژیم به جای پاسخ به این که چرا باید در این کشور هزاران تن از گرسنگی و بیکاری بمیرند و در سرمای زمستان سرپناهی نداشته باشند، مسئولیت رسیدگی به اسکان بی سرپناهان را به یک دیگر پاس می دهند. اطلاعیه در پایان، رژیم جمهوری اسلامی را که پاسدار نظم ستمکرانه سرمایه داری بر ایران است به عنوان مسبب مرگ این انسان ها محکوم می کند.

تجمع دانشجویی به مناسبت ۱۶ آذر در دانشگاه تهران

مراسم گرامی داشت روز دانشجو روز یکشنبه بیست آذر در حالی در برابر این دانشکده برگزار شد که هیئت دولت به علت آلودگی هوا شانزده آذر را تعطیل رسمی اعلام کرده بود! با وجود تمام محدودیت ها و ممنوعیت برگزاری مراسم بزرگداشت روز دانشجو از سوی رژیم، گروهی از دانشجویان چپ و رادیکال با تجمع در مقابل دانشکده فنی، اقدام به برپائی یک تظاهرات دانشجویی کردند.

دانشجویان پلاکاردهائی در دست داشتند که از جمله شعارها ی زیر بر روی آنها نوشته شده بود: ”دانشجو اتحاد اتحاد“

دانشجو کارگر اتحاد اتحاد

تشکل های مستقل دانشجویی خواست دانشجویان

آزادی تشکل های کارگری حق کارگران است

در راه رهائی چیزی جز زنجیرهایمان برای از دست دادن نداریم

رهائی زن رهائی جامعه

پوشش اجباری نه

آزادی زندانیان سیاسی فوراً و بدون قید و شرط“

زمانی که بر تعداد دانشجویان افزوده شد آن ها با تشکیل حلقه انسانی سروده های ”یار دبستانی من“، ”سر اومد زمستون“، ”بر پا خیز“ و ”قسم به اسم آزادی“ را سر دادند. بعد از آن تریبون دانشجویی برگزار شد و سه تن از دانشجویان ضمن صحبت های خود به مسائلی چون نظامی شدن فضای دانشگاه ها و حضور شبه نظامیان در دانشگاه، حمله وحشیانه به کردستان و وقایع مربوط به آن، نداشتن آزادی و امکانات، مانند دیگر نهادهای دانشگاهی برای رساندن صدای خود به گوش دیگران اعتراض خود را اعلام کردند. در خاتمه این تریبون آزاد، یکی دیگر از دانشجویان بیانیه ای را از طرف دانشجویان به مناسبت شانزده آذر خواند. در این بیانیه، دانشجویان بر موارد زیر تاکید کردند:

۱- کوتاه شدن دست نهادهای امنیتی و انضباطی از دانشگاه

۲- آزادی بی قید و شرط تشکل های دانشجویی، کارگری و N.G.O ها،

۳- آزادی دانشجویان و وبلاگ نویسان زندانی و رفع توقیف تمامی نشریات دانشجویی،

۴- رفع آپارتاید جنسی و تبعیض علیه زنان و همچنین رهایی زنان از آلام و مصائب گوناگون،

۵- دفاع از مبارزات طبقه کارگر و تمامی اقشار جامعه اعم از معلمان، پرستاران، پزشکان و تمام زحمت کشان،

۶- مجازات عاملان حمله های وحشیانه به کردستان، دفتر سندیکای شرکت واحد و کارهای پلیسی از این دست،

۷- آزادی بی قید و شرط فعالان کارگری چون برهان دیوارگر، محمود صالحی، محسن حکیمی، محمد عبدی و جلال حسینی،

۸- مخالفت با نظامی گری هسته ای و تخریب محیط زیست با زباله های هسته ای،

۹- مبارزه با انقیاد فکری نهاد دانشگاه.

پس از این، دانشجویان در حالی که سرود انترناسیونال را می خواندند، از دانشکده فنی به سمت دانشکده حقوق حرکت کردند و با سر دادن شعارهایی چون: ”رییس انتصابی استعفا استعفا“ و ”استقلال دانشگاه خواست دانشجو“ اعتراض خود را نسبت به اقدامات اخیر صورت گرفته در سطح دانشگاه ها بیان کردند. دانشجویان سعی داشتند که از کنار دانشکده حقوق خود را به سردر اصلی دانشگاه تهران برسانند که با ممانعت حراست دانشگاه روبرو شدند و مسیر خود را به سمت دانشکده هنرهای زیبا و دانشکده ادبیات و زبان فارسی تغییر دادند. این در حالی بود که جمعیت زیادی به نفرات آغازین این برنامه پیوسته بودند. در این زمان دانشجویان بار دیگر خود را به دانشکده حقوق رساندند و با خواندن سرود ”یار دبستانی من“ و ”سر اومد زمستون“ خاتمه این حرکت را اعلام کردند.

کمک های مالی

کانادا

| | |
|-------------|---------|
| نقیسه ناصری | ۱۰ دلار |
| ستاره | ۲۰ دلار |
| لاکومه | ۵۰ دلار |

نشریه

را بخوانید و در توزیع هر چه گسترده تر آن بکوشید

زنده باد سوسیالیسم

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹
سازمان فداییان ۰۰۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

تلفن روابط عمومی سازمان فدائیان (اقلیت):
۰۰۴۹-۱۷۶-۲۸۰۲۰۸۹۷

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 467 december 2005

به یاد پوینده و مختاری

گرفت، بدیهی بود که علی رغم شعارهای عوام فریبانه و وعده های دروغین خاتمی، او نه ظرفیت و نه جرأت پیگیری این قتل ها را دارد. تلاش هایی که از بیرون حاکمیت برای پیگیری این پرونده صورت گرفت نیز تنها با سنگ اندازی، تهدید و سرکوب و زندان پاسخ گرفته است. تنها کافیست به ناصر زرافشان وکیل خانواده های مختاری و پوینده اشاره شود که به علت پی گیری پرونده قتل های زنجیره ای به ۵ سال زندان محکوم شده است و اکنون ۴ سال است که در زندان به سر می برد.

طی ۷ سالی که از قتل های زنجیره ای می گذرد، دستگیری، زندان و اعدام و ترور مخالفان به طور مستمر ادامه داشته است. دستگیری زهرا کاظمی، تجاوز به او و شکنجه های وحشیانه ای که منجر به مرگ وی شد، مورد دیگری است که به دلیل تابعیت کانادایی او، در ابعادی بین المللی طرح و افشا شد. اما جمهوری اسلامی برای حفاظت از مسبب مستقیم مرگ زهرا کاظمی که سعیدمرتضوی است، یکی از عناصر دست دوم و سوم را به دادگاه کشاند و در نهایت وقاحت تیرنه کرد. دستگیری صدها روزنامه نگار، فعال سیاسی، فعالان جنبش کارگری و جنبش زنان سیاست روزمره جمهوری اسلامی است.

با شکست نمایش اصلاح طلبی، جمهوری اسلامی ماسک اصلاح و دمکراتیزه کردن حکومت را به کنار نهاد و اکنون چهره واقعی اش را در صحنه داخلی و بین المللی به نمایش گذاشته است. دیگر حنا در ظاهر و برای عوامفریبی هم سخنی از شناسایی و دستگیری آمران و عاملان قتل های زنجیره ای در میان نیست. با ریاست جمهوری احمدی نژاد، جمهوری اسلامی آشکارا چنگ و دندان نشان می دهد. بهانه این تغییر و تحولات و نظامی کردن جامعه اگر وضعیت منطقه و ماجرای پرونده هسته ای حکومت است، اما جهت گیری واقعی نظامی کردن جامعه، ایجاد رعب و وحشت در میان میلیون ها نفر از مردم ایران است که از فقر، بیکاری، بی سرپناهی و سرکوب و خفقان به تنگ آمده اند و علی رغم تشدید جو سرکوب و خفقان، مبارزاتشان را گسترش می دهند. گسترش این مبارزات نوید دهنده شرایطی است که آمران و عاملان قتل های زنجیره ای و دهها جنایت دیگر مرتجعین شناسایی، محاکمه و مجازات شوند.

به مناسبت هفتمین سالگرد ترور محمد مختاری و جعفر پوینده، روز یازده آذر مراسمی به دعوت کانون نویسندگان ایران در امامزاده طاهر برگزار شد. در این مراسم خانواده های قربانیان ترورهای سیاسی سال ۱۳۷۷ موسوم به قتل های زنجیره ای، اعضای کانون نویسندگان و جمع قابل توجهی از جوانان شرکت داشتند. در سخنرانی هایی که در این مراسم ایراد شد، در پیام های خوانده شده و پلاکاردها، علاوه بر گرمی داشت یادمختاری و پوینده، یک نکته محوری وجود داشت و آن این که پس از گذشت ۷ سال از این جنایت هنوز عاملان این قتل ها شناسایی و محاکمه نشده اند و هر تلاشی جهت روشنایی افکندن برچگونگی سازماندهی و عملی ساختن این ترورها، به شدت سرکوب شده و کمترین مجازات آن زندان بوده است.

در پانز سال ۷۷ به فاصله کوتاهی چندین فعال سیاسی و نویسنده و روزنامه نگار به قتل رسیدند. از جمله داریوش و پروانه فروهر در خانه مسکونی شان با ضربات کارد قطعه قطعه شدند. کمی بعد محمد مختاری و جعفر پوینده به قتل رسیدند و اجسادشان در بیابان های اطراف تهران رها شد. در آن زمان که جمهوری اسلامی ماسک اصلاح طلبی بر چهره زده بود و خاتمی رئیس جمهور وقت از حاکمیت قانون، قانون مداری و حقوق شهروندی مردم سخن می راند، قول داده شد که آمران و عاملان این قتل ها شناسایی و مجازات شوند. کمی بعد اعلام شد سعید امامی که گفته می شد سازمانده ترورها بوده است، در زندان با خوردن داروی نفاخت خودکشی کرده است. به این ترتیب روشن بود که قرار نیست آمران و عاملان این قتل ها شناسایی شوند. چاقو دسته اش را نمی برد. آمران این قتل ها، همان هایی هستند که ۲۷ سال گذشته دهها هزار تن از مخالفان را در مقاطع مختلف و به اشکال گوناگون قتل عام و یا به صورت فردی سر به نیست کرده اند.

اگرچه قتل های زنجیره ای تنها یک مورد از جنایات بی شمار حکومت اسلامی است اما به سبب اوضاع داخلی و بین المللی جمهوری اسلامی، خبر قتل های زنجیره ای در ابعاد بین المللی انعکاس یافت. پس از سناریوی "خودکشی سعید امامی" تلاش معدود عناصر درون رژیم که در اثر تشدید تضادهای درونی در افشای گوشه هایی از این پرونده، با تهدید و ارعاب و زندان پاسخ

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - بوقرار باد حکومت شورایی